



[www.epubfa.ir](http://www.epubfa.ir)



# نجرى



# قنادی



قنّاد



# کفّاشی



# كفّاش



قنّاد

كفّاش

نجّار

بزّاز

نقّاش





قنّاد

ناد	قنّ
د ا ن	ن ا ن





قنَاد قنَاد

قنَاد	قنَاد
ق ن ا د	ق ن ا د



# كففاش

فاش	كف
ش   ا   ف	ك   ا   ف



كف فاش

كف	فاش
ك	ف
ا	ش



# دککان

کان	دک
ن   ا   ک	ک   ة   د



دککان دگان

کان	دک
ن   ا   ک	ک   ا   د



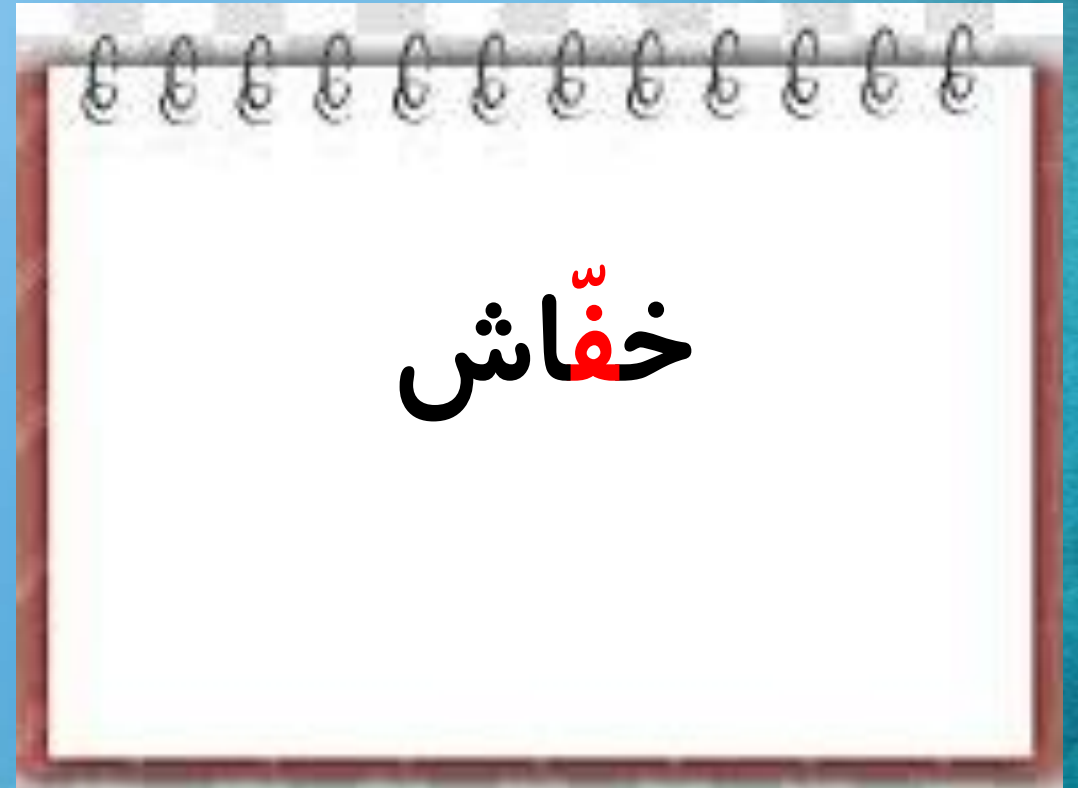
# نقاش

قاش	نقا
ش ا قا	نا ا قا



# نقاش نقاش

قاش	نقا
ش ا قا	ا ا نا













۳

۱



نَجَّار - كَفَّاش - بَنَّا - قَنَاد -  
تَشْكُر - نَقَّاش - اوَّل - بَچَّه  
- برّه - ارّه - تپّه - درّه -  
دگّه - پلّه - قلّه -



گّله - مگّه - تگّه - سگّه -

ملّی - دقّت - شدّت -

مدّت - برّاق - قلاب -

قلّک - خفّاش - شفّاف -



بَقَالَ - تَوَلَّدَ - تَوَجَّهَ - مَرَّبَى  
- سَجَّادَه - مَرَّبَا - مَرَّتَب -  
زَرَافَه - مَجَلَّه - تَهَيَّه - مَقْوَا  
- بَزَّاز - دَغَان -



۳

۱



اتِّفَاقٌ - بَقَالٌ - اَمَّا - كَلَّةٌ -

مَلَّتْ - دَقَّتْ - جَدَّى -

جَهَنَّمَ - مَرَّتَبٌ - مَوْفِقٌ



۳

—



تگه ی کیک - قنادی تمیز -  
آقای بنا - اوّل هر کار -  
اتفاق جالب - قلّه ی دماوند -  
درّه ی ترسناک - ملت دلیر -  
ارّه ی تیز - برّه ی کوچک





ق ا م ل ل ك

قَلَّ لَكَ

قَلَّكَ

ب ا ق ق ا ن

بَقِيَ قَالَ

بَقِيَ

م ا د د ا ت

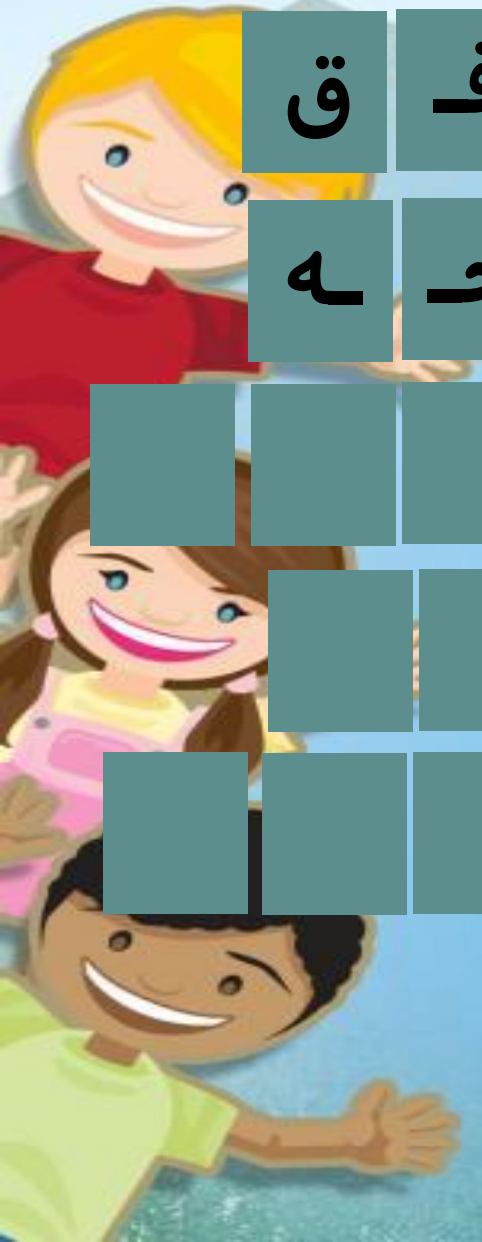
مُدَّتْ دَتَتْ

مُدَّتْ

ش ا ف ف ا ف

شَفَّ فاف

شَفَّاف



م ا و ا ف ف ق

ت ا و ا ج ج ه

مَفَق

وَف

مُ

مَوْفَق

جَه

وَجَا

نَا

تَوْجَه

تَوَلَّد

اتَّفَاق

مَرْتَب



تهیه

ژیان

می چرد

پله

قلاّب

سرکه

سگّه

دماوند

مربا

قلک

رژیم

ژیمناستیک

موفقیّت

هدیه

اول

نقلیه

## درس ۱۶ در بازار

دیروز من و مادرم به بازار رفتیم. مادرم در راه، دکان‌ها را به من نشان می‌داد و می‌گفت: این جا نجاری است؛ نجار، پنجره، در و میز می‌سازد. این جا نانواپی است. آن جا کفاشی است.



سپس به یک قنادی رسیدیم. مادرم از قنادی شیرینی خرید. او از فروشگاه هم  
پارچه‌ی گل دار قشنگی خرید. وقتی به خانه رسیدیم، مادرم با آن پارچه، چادر  
نماز زیبایی برای من دوخت. من از او خیلی تشکر کردم.

۳





اوّل هر کار نام خدا را بگو .

بچه ها از آموزگار خود تشکر کردند .

آهنگر ، بنا و نجّار با هم خانه می سازند .

چوپان ، برّه را به گله بر می گرداند .

برای رد شدن از خیابان ، باید دقّت کرد .

ایرانی ها کارت ملی دارند



خفاش تاریکی را دوست دارد .

زرّافه گردن بلندی دارد .

سجّاده ی مادر بزرگ بوی یاس می دهد .

آن سوی کوه درّه ی زیبایی است .

روز تولّد سارا نزدیک است .

دگّه ی روزنامه فروشی بسته بود .



روی قلّه ی کوه برف دیدم .

ما مربّی ورزش خوبی داریم .

آن خانه پله های چوبی دارد .

کفش زهرا دو قلّاب برّاق دارد .

مادر بزرگ آرزو داشت به مگّه برود .

بچه ها این مجلّه را دوست دارند .





دیروز من و مادرم به بازار رفتیم.  
مادرم باید چند متر پارچه برای پرده می خرید.  
ما به چند بزازی سر زدیم، اما پارچه هایشان گران بود.  
مادرم به دکان خرازی سر زد تا گیره ی پرده تهیه کند.  
در آخر از دکان کنار خرازی پارچه خریدیم.

روزِ دوشنبه با دوستان و مدیر مدرسه به اُردو رفتیم.

اُردوی ما در پارکِ جنگلی اجرا می شد.

وقتی که داشتیم به خانه برمی گشتیم یک بچه خفاش پیدا

کردیم که روی زمین افتاده بود.

مدیر به ما گفت که از او دور شویم.

سپس خودش با کارتن های خالی سقفی برای بچه خفاش

ساخت.





پدر من بنای پرتلاشی است. او سال ها کار کرده تا ما با شادی زندگی کنیم.

من کار پدرم را خیلی دوست دارم.

مادرم در خانه برای ما شیرینی های خوش مزه می پزد.

پدرم به مادرم قنادباشی می گوید.

مادرم همیشه برای روز پدر به پدرم کیک هدیه می دهد.













